جنگ زرگری زبانی به خاطر چیست؟

از چندی به اینسو اختلافات زبانی میان عده ای از به اصطلاح روشنفکران و تحلیل گران اوج گرفته، که گویی بعد از چند روز گلوی پوقانه ای همه خوا هد ترکید. این هیاهو بیشتر بر چهار واژه می چرخد. بخشی از آنان دانشگاه و دانشکده می پسندند و بخش دیگر به پوهنتون و پوهنځی می چسبند. رسانه های همگانی پر از خبر، گزارش و میزگرد درین باره اند. جوانان بی جبهه و بی خبر از دنیا در کابل، قندهار و مزارشریف شرم چنین دفاعی را بر جبین بسته، بعضی بر ضد دانشگاه و برخی بر ضد پوهنتون شعار می دهند. نیمی، از ترمینولوژی مسخره زبان و از قانون اساسی مسخره تر از آن درین رابطه دفاع می کنند و نیم دیگر جل قوم و زبان را با این چهار واژه می خواهند از آب گل آلود امروز به ساحل تنگنظرانه ای فردا برسانند و هر دو طرف طوری وانمود می کنند که اگر این مشکل حل گردد، دنیا گل و گلزار شده، مردم به مراد دل می رسند.

در کشور اشغال شده ای ما که امپریالیستهای متجاوز امریکایی و اروپایی جهت تحکیم پایگاه های شان تلاش می ورزند تا از این طریق نه تنها شیرهٔ جان و هست و بود خلقهای افغانستان، که آسیا را ببلعند، به راه اندازی چنین بحث ها و مصروف داشتن مردم به چنین لاطائلاتی، جز خدمت به تجاوز و اشغال و منحرف ساختن اذهان توده ها از فقر، فساد و در نهایت قبولاندن زندگی دوزخ آسای کنونی چیز دیگری نیست.

این یکی از خصوصیات تمامی رژیم های دست نشانده و مزدور است که وقتی در برابر خواستهای خلقها درمانده و بیچاره می شوند، شعارها و وعده های میان خالی آنها و باداران شان چون تُفی بر رخسارگان زرد شان می افتد، تقلا می نمایند تا با شیوه های گوناگون توجه مردم را به چیزهای فرعی و غیر اساسی معطوف دارند. آنها جهت برآوردن این ماموول از روشنفکران بی جبهه چون ابزارهای ارزان و بی قیمتی سود می برند و با آنان چنین تنورهایی را داغ نگه می دارند و در کنار آن رسانه های وابسته و خود فروش این بحث ها را وسیعاً پخش کرده تا کارد تجاوز و استثمار در استخوان مردم عمیقتر جا بگیرد.

در کشور ما که 30 سال تمام امپریالیست های رنگارنگ با مزدوران دموکراتیکی، جهادی، طالبی و تکنوکراتیکی شان تلاش نموده تا افغانستان را به عنوان گذرگاه مهم آسیایی کنترول کنند و 500 هزار ملیارد دالر ذخایر زیرزمینی آن را بچاپند، گرهگاه تضادهای ابرقدرتها و مزدوران منطقه ای شان بوده و اکنون که معاهدات ستراتیژیک را با جرثومه های قلاده بند شان به امضا می رسانند، باز هم این روشنفکران وطنفروش اند که اشغال امروزی را "فرصت طلایی" نامیده و برای "قانونمند نمودن" این اشغال فریاد می

کشند و شعارهای یک و نیم هزار متری می نویسند و در زیر چتر تجاوز نوید زندگی بهتر می دهند. عده ای دیگر که تا دیروز در زیر لوای تجاوز همسایه شمالی شعر می گفتند، داستان می نوشتند و بر قامت رژیم مزدور نجیب شکلکی می بافتند، امروز چون پهلوانان کاغذی باد رفته به دریوزگی مقابل دیگران هر طرف دست می اندازند، مدرنیته و جامعه مدنی را قلقله می کنند و این گونه در هر دور به دنبال نشخوار چتلی های چربتری سرگردان اند و تلاش می نمایند تا بر اشغال امروزی نه تنها مهر تأیید بگذارند که این مهر را با واژه های شیرین دری بر سینه و قلب توده ها حک نمایند. جنایتکاران دموکراتیکی، تنظیمی و طالبی که درین سه دهه، ناموس وطن را به چارسوق قمار بسته و بعد از "موهبت بن"، تکنوکراتهای غربی نیز به این جمع پیوسته، تلاش نمودند تا با ابزار ملیت، مذهب و زبان توده ها را تحمیق کنند و بر گردۀ شان لشکرهای جنایت خود را سازمان دهند. آنان عموماً از دو موضع شئونیزم کثیف تمامیت خواه و ناسیونالیزم کثیف تنگنظرانه به این مسئله برخورد کرده تا به خواستهای طبقاتی، شخصی، خانوادگی و گروهی شان برسند و دیدیم که تاوان این اختلافات را جز زحمتکشان افغانستان کسی نپرداخت. بعد از یازده سپتامبر که جنایتکاران شمال طوق مزدوری را تنگتر به گلو آویختند و 60 هزار نیروی امپریالیستی را جهت اشغال کشور دعوت نمودند (که اگر نمی کردند هم به اندازه خاشاکی اهمیت نداشتند) و این بار پکول پوشهای ریش دراز به روشنفکران نکتای پوش مبدل شده، شیفته پلورالیزم، مدرنیزم و رأی و انتخاب گردیدند؛ حزب و سازمان ساختند و به انگلیسی آموختن آغاز نمودند تا از غربزده ها عقب نمانند و چون در زیر چتر اشغال و تهدید بی 52 که حتی شریرترین و لومپن ترین آنان (گلم جم دوستم) نیز با پرواز آن بر فراز خانه اش به گریه افتاد و دیگر توان تانک و توپ کشی مقابل یکدیگر چه که سوته نشان دادن را هم نداشتند، لذا همان جنگ به وسیله رفقای دموکراتیکی که روزی بر چاین تانکهای روسی گل شعر و کاج داستان می کاشتند و پیکر پاره پاره وطن را به پای شان عریان میفروختند، با برادران اخوانی و مدرنیته گرا در دو صف ترمینولوژی گراهای زبان ملی پشتو و شیرین زبانان دری قرار گرفتند تا یک طرف از ویرانه های پوهنتون دانشگاه بسازد و طرف دیگر استخوانهای پوهنځی را به دربار کرزی بکشاند و واویلا سر دهند که اینان تجزیه طلب اند و بدینگونه هم مسوولیت های قوم و قبیله برآورده شود تا در انتخابات و حزب سازی، گله ای کلانتر از طرفداران احمق شده را سرهم بندی کنند، سیاسی و تحلیلگر معرفی شوند، در مقامات بالای فرهنگی قرار بگیرند و از سوی دیگر دموکراسی لیبرال غربی را در عمل پیاده سازند و بادار بزرگ را راضی نگه دارند، به سیمینارها و مهمانیها صدرنشین شوند، بر پرده های تلویزیون ها جا بگیرند، دعوت سفارتخانه ها را بدست آورند و به سفرهای خارج بروند و کیف کنند، ورنه هزاران اصطلاحی که بعد از ریختن خارجیها به افغانستان وارد کشور ما شد و با پولهای کلانی همراه بود؛ چون انجو، پروپوزل،کپسیتی

بلدینگ وغیره با صدها لوحه چون سوپرمارکیت، سیتی سنتر، تاور و... که در شهر نصب شده، ترمینولوژی گرایان و شیرین زبانان فارسی روزانه صدها بار آنها را قلقله می کنند و چون از غرب آمده اند، پول دارند، با مدرنیته و دموکراسی همخوانی دارند، به سفارتخانه ها باید با آنها رفت، جامعه مدنی را باید با آنها مزین کرد، با آنها جیب پر و بالانشین شد؛ دیگر برای ترمینولوژی و زبان شیرین دری جایی نیست و کمیت دفاع قلاده بندان درینجا کاملاً لنگ است و سر تعظیم به این مصطلحات غیر ملی عاجزانه فرود می آورند و قانون درینجا از بند بوت شان هم بی ارزشتر می گردد و رقص این تحلیلگران، شاعران، داستان نویسان و زبان شناسان با قاش پیشانی "سردمدار بزرگترین دموکراسی جهان" میزان می گردد و نشان داده می شود که این آدمکها چقدر پوشالی و بی قیمت اند.

هیاهوی این جدال زمانی به اوج خود رسید که دوزخ زندگی، شعله هایش را تا انگشتان و شتالنگ و گاه تا گلوی مردم ما رسانده، در کنار قحطی و گرسنگی، برف، باران و سرمازدگی، زندگی صدها توده محروم را گرفت و دست و پای بسیاری با خوابیدن به روی برف سیاه گشت و گروه بزرگی از معلول را بر تمامی بدبختی های این مردم افزود. درین میان حامیان زبان شیرین دری که شصت سالگی آقای زریاب این سرکرده "دانشکده" و "دانشگاه" را در تهران جشن گرفتند، نیز در میان برف سنگین در سرمای پایین تر از 40 درجه سانتی گرید مهاجرین افغان را از ایران بیرون انداختند و این همزبانان شیرین آقای زریاب، کوچکترین رحمی حتا به زبان شان نکرده، گفتند: گم شوید پدر سوخته ها! تهرانی که زندان بهترین فرزندان شاعر و داستان نویس زبان دری است و معلوم است که نه تنها آقای زریاب ازین تجلیل به خود نلرزیده که بسیار کیف هم کرده است و هرگز عرق سردی بر پیشانی اش سرازیر نشده، زیرا از زندان اِوین تا حال فریادهایی در گلو خفته ای سعید سلطانپور، بهرام راد، سعید سیرجانی، پوینده و دهها قلم بدست مدافع خلق کبیر ایران که در زیر ساطور میزبانان زریاب جان باختند و بر هرچه نویسندگان خاین، وطنفروش و هزارچهره تف انداختند، در فضای انقلابی تهران طنین انداز می باشد، گرچه مقایسه پشقلی مثل زریاب با چنان قهرمانانی سخت دردآور است، ولی چون پای شعر و داستان در میان است باید این کرنشگران و تسلیم طلبان را با قهرمانان زبان دری مقایسه کرد تا مردم ماهیت و مضمون گلو دریدگی اینان را بهتر بدانند.

در دو سوی جدال اخیر، کریم خرم وزیر اطلاعات و فرهنگ با حواریون درون و بیرون وزارتش و تلویزیونِ به اصطلاح ملی و در سوی دیگر زریاب، پرتو نادری با تلویزیون طلوع و گرداننده استخباراتی اش قرار داشت. اینانی که حتا یک روز جرئت اظهار یک کلمه در مورد اشغال، قتل و غارت را بر زبان نداشتند و چون کلوخ های بیروح به سوراخها خزیده و بار جنگ جنایتکارانه ای دیروز شیرین زبانان دری

چون ربانی، محقق، دوستم، مسعود و دیگران را با ابزار زبان مقابل پشتو زبانانی چون ملاعمر و گلبدین، امروز با گلو دریدن در تلویزیون ها به دوش میکشند، خود به خود روشن میشود که هدف آنان چیست و در خدمت چه پستی هایی قرار دارند. کریم خرم با یار غارش حلیم تنویرکه سر در آخور حزب اسلامی دارند و حال از توبره غرب هم نوش جان می کنند، با به راه انداختن این ریسمان کشی، تلاش کردند تا بزرگان جنایتکار شان را خوشحال نگه دارند و خشم مردم از فقر، فساد، جنایات ائتلاف و ناتو را به این مسایل پیش پا افتاده معطوف دارند و به باداران اشغالگر شان نیلوفر و نسرین اهدا کنند.

پرتو نادری که طی چند سال اخیر با تمام جنایاتی که رخ داد، در شعر و ناشعرش کلمه ای از آنها بر زبان نیاورد و با مو کشالی و اداهای شاعر همیشه جاوید ایران (اَخَوان ثالث)، اَخَوانی که پاک زیست و بزرگ مرد و زمستان خلقش را سرود، درین جنگ یکباره از سوراخ برآمد و با "اون" گفتن های عق آورش که تا دیروز در زیر بال حزب دموکراتیک می خفت و شعرش در خدمت "رفقا" قرار داشت و امروز از منادیان جامعه مدنی شده و به قبله آمالش (غرب) می اندیشد، کف بر دهان به دفاع از دانشکده و دانشگاه برخاسته، پهلوان این معرکه شده، درحالیکه از به کاربرد کلمات مدنی غربی بی هیچ شرمی لذت می برد و در برابر آنها تلخ و شیرین دری را به بند بوتش برابر می سازد، اما ساطور بدست در برابر پشتو می ایستد و هیاهویش گوش رسانه ها را کر می سازد. اینان که نه تنها کینه ای از جنایتکاران جنگسالار شیرین زبان فارسی در سینه ندارند؛ مانند پدرام که با پست ترین و جنایتکارترین آنان (گلم جم دوستم بای) در مغازله قرار داشته، از بوسیدن پاهای مارشال و سترجنرال لذت می برند و بدین ترتیب تلاش می کنند تا مردم را از انتقاد بر این جانیان دور نگه دارند و با به راه انداختن این جنگ بر گذشته جنایتبار این وطنفروشان پرده ای ساتر هموار دارند.

کریم خرم با حلیم تنویر و مشاوران ترمینولوژیک دیگرش که تا هنوز شیر حزب گلبدین در شریانهای شان جریان دارد، ادامه جنگهای چارآسیاب را به شیوه دلربای غربیها پیشه کرده، بدون گز و پل کردن، دیوانه وار با چاشنی فاشیزم گلبدینی بی گُدر به آب می زنند و به خاطر به کار بردن دو واژه فارسی سه نفر را از کار برکنار و جزایی کرده، کرزی هم با استفاده ازین مشاجرات و پنهان نگه داشته شدن خیانتها و نارسایی هایش از آن لذت می برد، زیرا ممکن نیست درین تصمیم گیریهای خرم، مشاوران کرزی چون هیوادمل و فاروق وردک شرکت نداشته باشند.

درین روزها از یک طرف کشتار مردم به وسیله اشغالگران امریکایی، از سوی دیگر مرگ مردم از برف و قحطی و از طرف دیگر جنایتکاران طالب که خون مردم را می ریزانند، چنین بحث هایی نه تنها

برای آنان ایده آل میباشند که امریکاییان با آن ها نفس راحت کشیده، هرچه این بحثها داغتر شود و به درازا بکشد، به همان اندازه جنایتکاران ماهی مراد می گیرند.

مردم ازین شاعران و تحلیلگران پوشالی می پرسند که حلِ به اصطلاح چند واژه، چه دردی از دردهای شان را دوا می کند؟ این درحالیکه در هر دو ساعت یک نفر توسط نیروهای امریکایی، طالب و جنگسالار به قتل می رسد، روزانه 700 طفل کمتر از پنج سال می میرند، هر روز 70 مادر بر ولادت جان میدهند، ماهانه صد نفر با اصابت ماین کشته می شوند، هفتاد درصد مردم زیر خط فقر زندگی دارند، 4 ملیون نفر بیکار اند، 5 ملیون نفر آواره اند، بیش از 50 درصد زنان به توبرکلوز مبتلا اند، 60 هزار جاسوس در کشور ما فعالیت دارند، امریکایی ها شبانه به خانه ها هجوم برده هرچه از جنایت و بی ناموسی در توان دارند، دریغ نمی کنند و این آقایان چون پهلوان پنبه های بی غیرت و وطنفروش با تمام این آمار و ارقام بدبختی، فقط طبل دفاع از چهار واژۀ دری و پشتو را نواخته، زمین و زمان را به توپهای کاغذی می بندند.

گروه پیشگام افغانستان این جدل ها را جز جنگ زرگری میان گروهی از وابستگان به اجانب، اشغالگران و جنایتکاران ندانسته، از جوانان انقلابی کشور می خواهد تا فریب این روشنفکران بی جبهه و پوشالی را نخورده، به فکر جنگ واقعی در برابر اشغالگران و جنایتکاران طالبی و جنگسالار باشند.

گروه پیشگام افغانستان

حوت 1386